

عرلی

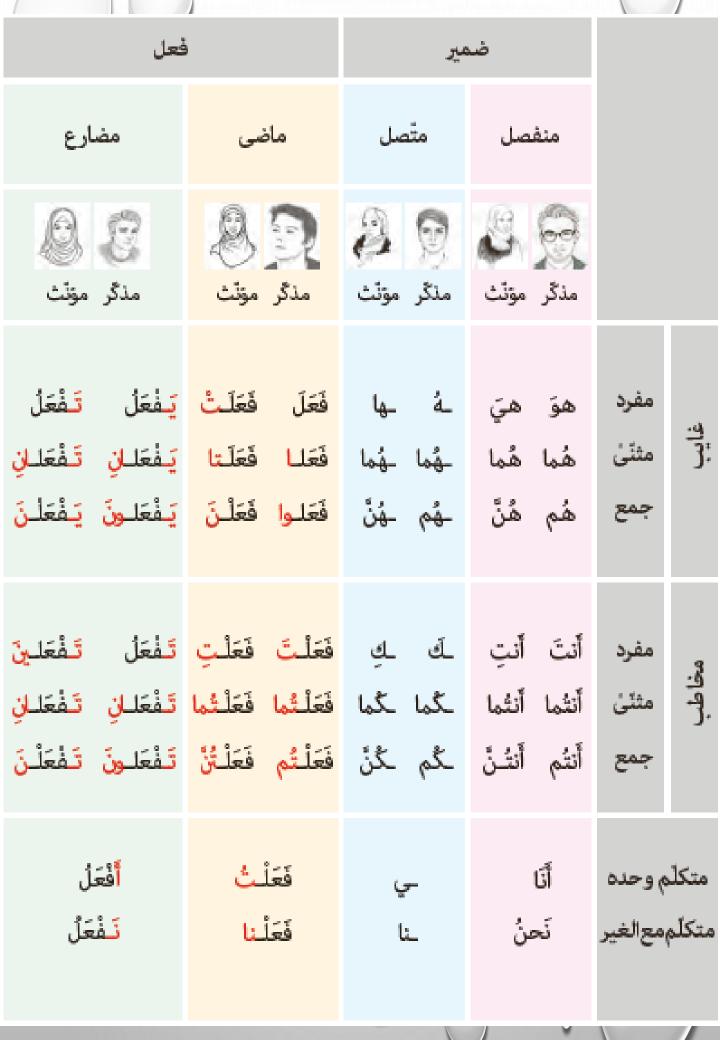
کل عربی حوره راهنمایی در فقط و فقط 40 صفحه طراح: امیرحسین جعفرآبادی

ضمایر، قواعد چیز های مهم دیگر

وزن افعال:

جالِس: فاعِل، ج ل س ذَهَبَ: فُعَلَ، ذ ه ب تَعامل: تَفاعل، ع م ل اِستَخدَمَ: اِستَفعَلَ، خ د م اِشْتَغَلَ: اِفْتَعَلَ، شُ غِ ل اِنکَسَرَ: اِنفَعَلَ، ک س ر اِشتِغال: اِفتِعال، ش غ ل اِنکِسار: اِفتِعال، ک س ر تَسليم: تَفعيل، س ل م مُسافَرَه: مُفاعَلَه، س ف ر سافَرَ: فاعَلَ، س ف ر

ترجمه	ماضی	ضمير	ساخت	عدد	جنس		
رفت	ۮؘۿڹۘ	ھوَ	سوم شخص مفرد	مفرد			1
رفتند	ذَهَبا	هُما	سوم شخص جمع	مثنًىٰ	غذكر		۲
رفتند	ذُهَبوا	هُم	سوم شخص جمع	جمع		غاي	٣
رفت	ذَهَبَتْ	ھيَ	سوم شخص مفرد	مفرد		ζ.	٤
رفتند	ذَهَبَـتا	هُما	سوم شخص جمع	مثنئ	*;3		0
رفتند	ذَهَبْنَ	هُنَّ	سوم شخص جمع	جمع			٦
رفتى	ذَهَبْتَ	أنتَ	دوم شخص مفرد	مفرد			V
رفتيد	ذَهَبْتُما	أنتُما	دوم شخص جمع	مثنًىٰ	انكر		٨
رفتيد	ذَهَبْتُم	أنتُم	دوم شخص جمع	جمع		مخاد	٩
رفتی	ذَهَبْتِ	أنتِ	دوم شخص مفرد	مفرد		了.	١.
رفتيد	ذَهَبْتُما	أنتُما	دوم شخص جمع	مثئي	<u></u>		11
رفتيد	ذَهَبْتُنّ	أَنْتُنُ	دوم شخص جمع	جمع			17
رفتم	ذَهَبْتُ	آنَا	اوّل شخص مفرد	حده	متكلّم و		14
رفتيم	ذَهَبْنا	نَحنُ	اوُل شخص جمع	بالغير	متكلّم مع	,	18



روز های هفته:

السبت Neck الاثنين الثلاثاء الاربعاء الخيس الجمعه

فصول سال:

الصيف: تابستان الربيع: بهار الحريف: پاييز المنتاء: زمستان الشتاء: زمستان



عربی هفتم

ارزش، قیمت	قېمَة:	دختر «جمع: بَـنات»	بِنْت:
مانندِ	گ:	آن «مؤنّث»	تِلْـكَ:
مانند درخت	كَالشَّجَرِ:	کوه	جَبَـل:
بزرگ «جمع: کِبار»	گبیر:	زيبا	جَميل:
تابلو	لَوْحَة:	آن «مذکّر»	ذٰلِكَ:
زن	اَلْـمَرأَة (اِمْرَأَة):	مرد «جمع: رِجال»	رَجُـل:
همنشینی همنشینی با دانشمندان		درخت «جمع: أَشْجار»	شَجَر:
موفّق، پيروز	ناجِح:	كلاس «جمع: صُفوف»	صَفّ:
فراموشى	نِسْيان:	عکس	صورة:
پسر، فرزند «جمع: أَوْلاد»	وَلَد:	دانشآموز، دانشجو «جمع: طُلاب»	طالِب:
این «مذکّر»	هٔذا:	واجبِ دینی	فَريضَة:
این «مؤنّث»	هٰذِهِ:	در، داخلِ	في:

()

أمان:	امنیّت	ـك: لَـك:	ـَت، ـِ تو برایت، به سودِ تو
خَشَب:	چوب «جمع: أَخْشاب»	اَلْمَرْء (اِمْرَأ):	انسان، مرد
خَيْر: خَيرٌ مِنْ:	بهتر، بهترین، خوبی بهتر است از	نافِذَة:	پنجره «جمع: نَوافِذ»
دَهْـر:	روزگار	وَرد، وَردَة:	کُل
ذَهَب:	طلا	ە، ە: دَهَبِهِ:	ـَ ش، ـِ او، ـِ آن طلایش
عَلىٰ:	بر، روی	هاتانِ:	ایندو، اینها (اشاره به دو اسم مؤنّث)
عَلَيْكَ:	بر تو، به زیانِ تو	هٰذانِ:	ایندو، اینها (اشاره به دو اسم مذکّر)
فَخْر:	افتخار	هُما:	ایشان، آن دو، آنان «مثنّای مذکّر و مثنّای مؤنّث»
کُرْسيّ:	صندلی «جمع : گراسيّ»	ھوَ:	او «مذکّر»
کَلام:	سخن	هيَ:	او «مؤنّث»
لِـ : لِهٰذَا الصَّفْ:	برای این کلاس دارد. (برای این کلاس هست.)	يَـوْم:	روز «جمع: أَيُّـام»
0/			

أَحْياء:	زندگان «مفرد: حَيّ»	فائِز:	بَرنده
أَنتُم:	شها «جمع مذکّر»	فَلّاح:	كشاورز
أَ وْسَط: أَوسَطُها:	میانەترین میانەترینِ آن	كَـنْز:	گنج «جمع: کُنوز»
أُولٰئِكَ:	آنان، آن	لاعِب:	بازیکن
جالِس:	نشسته	مِفتاح:	كليد «جمع: مَفاتيح»
حَجَر:	سنگ «جمع: أُحجار»	مَكتَبَة:	كتابخانه
حديقًة:	باغ «جمع: حَدائِق»	مَوْت:	مرگ
سَبْعيـنَ:	هفتاد	نَحنُ:	ما
سَنَة:	سال «جمع: سَنَوات»	واقِف:	ایستاده
صَداقَـة:	دوستى	ها: أُوسَطُها:	ـَـش، ـِـاو، ـِ آن میانهترینِ آن
صِغَر:	خُردسالی، کوچکی	هٰؤُلاءِ:	اینان، اینها، این
عَداوَة:	دشمنی کردن	هُم:	ایشان، آنان «جمع مذکّر»
عِنْدَ:	نزد، کنار	هُنَّ:	ایشان، آنان «جمع مؤنّث»
0/		0)	

u

انگور	عِنَب:	بهجز	إلّا:
اتاق	غُرْفَة:	شما (شما دو تن) «مثنّیمذکّر» و «مثنّیمؤنّث»	أَنتُما:
هتل	فُنْـدُق:	فروشنده	بائِع:
نزدیک	قَريب:	باغ	بُسْتان:
روستا	قَرْيَة:	دور	بَعيد:
کم	قَليل:	پاداش	جَزاء:
بسيار	كَثير:	سرباز	جُنـديّ:
زبان	لِسان:	کیف، چمدان «جمع: حَقائِب»	حَقيبَة:
شهر	مَدينَة:	چه بسا	رُبَّ:
آیا	هَلْ:	انار	رُمّان:
اينجا	هُنا:	ستون	عَمود:
	0	0	

راننده	سائِق:	خواهر	أُخْت:
آسهان «جمع: سَهاوات»	سَماء:	برادر	أُخ (أُخو):
خودرو	سَيّارَة:	زمين	أَرْض:
آقا خانم	سَيِّد: سَيِّدَة:	من	أَنَا:
دوست «جمع: أَصْدِقاء»	صَديق:	قطعاً، بەراستى كە	إنَّ:
مهمان «جمع: ضُيوف»	ضَيْف:	تو «مؤنّث»	أنتِ:
نویسنده	کاتِب:	تو «مذکّر»	أَنتَ:
زبان	لُغَة:	شما «جمع مؤنّث»	أَنتُـنَّ:
چە كسى، چە كسانى مالِ چە كسى، مالِ چە كسانى	مَـنْ: لِمَـنْ:	همنشینِ بد بدی، بد	جَليسُ السّوءِ: سوء:
تنهایی	وَحدَة:	تلفن همراه	جَوّال(اَلْهاتِفُ الْجَوّالُ):
		شمشير	حُسام:
	^		0/

انجام دهندهاش	فاعِلُـهُ:	برتر، برترین	أَفضَل:
چه، چه چیز، چیست	ما، ماذا:	به، به سوی، تا	إلىٰ:
مدارا کردن	مُداراة:	مادر «جمع: أُمَّـهات»	أُمَّ:
ميز	مِنْضَدَة:	سودمندترين	أَنفَعُ:
مردم	ناس:	خانه	بَيت:
زنان	نِساء:	اطراف	حَوْلَ:
_ِشان، _ِ آنان «جمع مذکّر» سودمندترینشان	هُم: أَنفَعُهُم:	چرخیدن	دَوَران:
ـَم، ـِ من مادرم	ــي: أُمّـي:	ارزان	رَخيصَة:
چپ	يَسار:	بنده	عَبْد:
راست	يَـميـن:	زندگی	عَيْـش:
		گران، ارزشمند	غاليَة:

- 4				
	قْدام:	پاها «مفرد: ق <i>َدَ</i> م»	عَلَيكَ بِـ:	بر تو باد!، بر تو لازم است.
	مَامَ:	روبەرو	فَـوْقَ:	بالا، روي
	َيْنَ: مِنْ أَيْنَ:	کجا اهلِ کجا، از کجا	قَريبٌ مِنْ:	نزدیک به
	باب:	در «جمع: أُبواب»	قَميص:	پیراهن
	بَقَرَة:	گاو	ـگم:	ِتان، ـِ شما «جمع مذکّر»
	نَحْتَ:	زير	ـگما :	یِتان، یِشها «مثنّیٰ مذکّر» و «مثنّیٰ مؤنّث»
	جَنْبَ:	كنار	ـگـنُ:	ِتان، ـِ شما «جمع مؤنّث»
	خَلْفَ:	تشي	مَعَ:	با، همراهِ
,	يروال:	شلوار	وَراءَ:	پشت
,	سَفينَة:	کشتی	هُناكَ:	آنجا
,	عَلَى الْيَسارِ:	سمت چپ	یَد:	دست
	عَلَى الْيَمينِ:	سمت راست		

پنج	خَمْـسَة:	دوازده	اِثْناعَشَرَ:
هفت	سَبْعَة:	دو	اِثْـنانِ:
شش	سِتَّة:	یازده	أُحَدَعَشَرَ:
بیست و شش	سِتَّةٌ وَ عِشرونَ:	چهار	أَرْبَعَة:
ماه «جمع: شُهور»	شَهْر:	هفته	أُسْبوع:
دَه	عَشَرَة:	کسی که، که	اَلَّذي:
چند، چقدر	كَمْ:	دریا «جمع: بِحار»	بَحْـر:
قرآن	مُصْحَف:	نُه	تِسْعَة:
آتش	نار:	سـه	ثَلاثَـة:
نگاه	نَظَر:	هشت	ثَـمانيَـة:
აეა	وَجَع:	گذرنامه	جَواز (جَوازُ السَّفَر):
چهره	وَجْـه:	آفرید	خَلَقَ:

گفتوگو	حِوار:	پدر	أَب (أُبو):
خيابان	شارِع:	یکی از، کسی	أَحَد:
صبح بهخير	صَباحَ الخَيرِ، صَباحَ النُّورِ:	خانواده	أُسْرَة:
خداحافظ	في أَمانِ اللَّهِ:	که، کسی که	اَلَّتي:
چطور	كَيْفَ:	به امید دیدار	إلَى اللُّقاءِ:
به سلامت	مَـعَ السَّلامَـةِ:	خوبم	أَنَا بِخَيرٍ:
حِمان، ــِـ ما هتلِمان، هتلِ ما	ـنا: فُندُقُـنا:	خوشآمدید	أَهلاً وَ سَهلاً بِكُم:
پایان	نِهايَة:	کدام، چه	اَّيّ:
ِشان، ـِـ آنها، ـِـ آن دو وَجْـهِـهِـما: صورتشان	ـهُما:	پدربزرگ مادر بزرگ	جَدُ: جَدِّة:
	0		

بسيار متشكرم	شُكْراً جَزيلاً:	گرفت، برداشت	أَخْـدُ:
چادر	عَباءَة:	خرید اِشْتَرَیتُ: خریدم اِشْتَرَیْتَ: خریدی «مذکّر» اِشْتَرَیتِ: خریدی «مؤنّث»	اِشْتَـرِيْ:
پرچم	عَلَم:	خورد آگلت: خوردی «مؤلّث» آگلت: خوردم	ٱكْـلَ:
داری، نزد تو	عِندَكَ:	هزار	أَنْف:
شُست	غْسَلَ:	يا	آمْ:
پیراهنِ زنانه	فُسْتان:	ماند ماندی	بَقِيَ: بَقيتَ:
خواند	قَرَأ:	ويزا	تَأْشيرَة:
بود	كَانَّ، كَانَتْ:	سيب	تُفَاح، تُفَاحة:
نوشت	گُتَبَ:	یاد کرد	ذَكْرَ:
هيچ فرقى نيست	لا فَرْق:	رفت	دَهَبَ:
چرا، برای چه	لِهاذا:	نامه	رِسالَة:
راهپیمایی	مَسيرَة:	بالا بُرد، برداشت	رَفَعَ:
لباسها	مَـلابِس:	بازار	سوق:
تو به تنهایی «مذکّر» تو به تنهایی «مؤنّث»	وَحُدَكَ: وَحُدَكِ:	پلیس	شرطني:

دشمنی	عُـدُوان:	هرگاه، اگر	إذا:
باز کرد فَتَحَتْ: باز کرد «مؤنّث»	فَتَحَ:	فرومایگان، پست ترینها	أراذِل:
نزدیک شد به	قَرُبَ مِنْ:	شایستکان، برترینها	أَفَاضِـل:
كوتاه	قَصير:	نزدیکترین	أَقْرَب:
بازی کرد	لَعِبَ:	دنبالِگشت	بَحَثَ عَنْ:
مسلهان	مُسْلِم:	سپس	ثُمّ:
فرمانروا شد	مَلَكَ:	درو کرد	حَصَدَ:
ھرکس (شرطی) کسی که	مَنْ:	زیان	خُسُران:
تكليف	واجِب:	برگشت	رَجَعَ:
پیدا کرد	وَجَدَ:	كاشت	زَرَعَ:
رسيد	وَصَلَ:	خسته نباشيد، خداقوّت	ساعَدَكُمُ اللَّهُ:
هلاک شد	هَلَكَ:	سالـم ماند	سَلِمَ:
وجود دارد، هست	يوجَدُ:	بالا رفت	صَعِدَ:
		كوبيد	طَرَق:

آلِهَـة:	خدايان «مفرد: إلْـه»	عَمِلَ:	کار کرد
باږد:	سرد	عَفُواً:	ببخشيد
تيـن:	انجير	فاكِهَة:	ميوه «جمع: فَواكِه»
جَلَسَ: جَلَسْنا؛	نشست نشستیم	فَرِحَ:	خوشحال شد
جَوّ:	هوا	قَالَ:	گفت
حُدود:	مرزها	قَطَعَ: قَطَعْنا:	بُرید بُریدیم
حَزِنَ:	غمكين شد	لَبِسَ:	پوشید
خَفِظَ:	حفظ كرد. حَفِظَكُمُ اللهُ: خدا شما را حفظ كند.	نَسِيَ:	فراموش کرد
شَعَرَ بِـ:	احساسِ کرد	نَصَرَ:	یاری کرد
صَلَّعَ:	ساخت	والِد:	پدر
ضَرَبَ: ضَرَبْنا:	زد زدیم	والِدة:	مادر
عَبَرَ:	عبور کرد	وَقَـعَ:	افتاد
عَرَفَ:	شناخت، دانست	وَقَفَ:	ايستاد
		^	

همسر	زَوجَة:	بزرگتر	أُكْبَر:
اجازه داد به	سَمَحَ لِـ:	ای «برای مذکّر»	أَيُّها:
شيمى	كيمياء:	ای «برای موتث»	أَيْتُها:
زیرا، برای اینکه	لِأَنَّ:	به وسیلهٔ، با	: -
کمک	مُساعَدَة:	شروع کرد به	بَدَأَ بِـ :
پُر از	مَمْلُوءٌ بِـ:	جمع کرد جَمَعْتُما: جمع کردید «مثنّی»	جَمَعَ:
		گرم ≠ بارِد	حارّ:
	0		

تور شّبَکهٔ کبیرهٔ: توری بزرک	شَبَكَة:	لبخند	اِبتِسام:
دانست عَلِمَ أَنْ: دانست که	عَلِمَ:	بلكه	بَلْ:
پس	فًـ :	آمد آمدند	جاءَ: جاؤوا:
زشت	قَبيح:	بسيار	جِدًا:
انداخت او را انداختند «قَدَفوا + ها»	قَذَفَ: قَذَفوها:	غمكين	حَزين:
ولی	ٺکِنُ:	ترسید	خاف:
آب«جمع: مياه»	ماء:	ترسیده، ترسان	خاثِف:
نگاه کرد نگاه کردند	نَظَرَ: نَظَرْنَ:	رفته	ذاهِب:
تنها	وَحيد :	ماهی «جمع: أَسْماك» سَمَكَة: ماهی	سَمَـك:
فرار کرد	هَرَبَ:	سنگماهی	سَمَكَةً حَجَريَّةً:

خواست	طَلَبَ:	محکم کرد	أَتُقَنَّ:
با خودش گفت	قَالَ فِي نَفْسِـهِ:	جواب داد	أَجابَ:
پذیرفت	قَبِلَ:	پایان آخِرُ عَمَلي: آخرین کارم	آخِر:
به عنوان آخرین کارش، بهعنوان پایان کارش	كَآخِرٍ عَمَلِهِ:	داد به او داد «أَعْطَىٰ + هُ»	أَعْطَىٰ: أَعْطَاهُ:
هنگامی که	لَمًا:	نيازمند	بِحاجَةٍ:
كوشا	مُجِدُ:	بازنشستكى	تَقَاعُد:
كارخانه	مَصْنَع:	خوب، به خوبی	جَيِّداً:
پشیمان شد	نَدِمَ:	ديد	رَأْيٰ:
ای کاش من ساخته بودم!	يالَيْتَـني صَنَعْتُ:	خريدن	شِراء:
		ساختن	صُنْع:
	0		

زندگی	خَياة:	سفيد	أبيَض:
پاییز	خّريف:	دوشنبه	آلْإِثْنَـينِ:
پنجشنبه	ٱلْحُميس:	يكشنبه	ٱلْأَضَد:
بهار	رَبيع:	سرخ	أَحْمَر:
شنيه	آلسُّبْت:	سبز	أَخْضَر:
ابر	سَحاب:	چهارشنبه	ٱلْأُربِعاء:
زمستان	شِتاء:	آبی	أزْرَق:
تابستان	صَيْف:	سياه	أَسُوَد:
فردا	غَداً:	زرد	أَصْفَر:
كلاغ	غُراب:	رنکها «مفرد: لَوْن»	أُلوان:
امروز یَوم: روز	ٱلْيَوم:	ديروز	أَمْسِ:
		سه شنبه	آلثُّلاثاء:
	0		0

عربی هشتم

0			
پختم	طَبَخْتُ	ساده	بَسيط
فوتبال (کُرَة: توپ + قَدَم: پا)	كُرَةُ الْقَدَمِ	هشتم	ٱلثّامِن
دوره کردن	مُراجَعَة	اتوبوس	حافِلَة
پرستار	مُمَرِّض	شيرينى فروش	حَلْوانـيّ
ایستگاه	مَوقِف	برنج	رُزَ
كارمند	مُوَظَّف	نامهها «مفرد: رِسالَة»	رَسائِل
موفّق شد	نَجَحَ	همكلاسىها «مفرد: زَميل»	زُمَلاء
متنها «مفرد: نَصّ»	نُصوص	سال تحصيلى	سَنَة دِراسيَّة
«مفرد: نَصّ»	تصوص	آشپز	طَبّاخ
			0

أسعار	قيمتها «مفرد: سِعْر/= قيِمَة»	عِندَكُم	دارید، نزد شما
إيجار	کرایه، اجاره	فارغ	خالى
بِطاقَةُ الْهُويُّةِ	كارت شناسايى	قَدَرَ	توانست
تَخفيض	تخفيف	کّأنّ	گویا، انگار
تَعَلُم	یاد گرفتن	كَتَمَ	پنهان کرد
جَعَلَ	قرار داد	کُلَ	همه، هر کُلُّ الرُّجالِ: همهٔ مردان
حَدّاد	آهنگر		على رَجُلٍ: هر مردى كُلُّ رَجُلٍ: هر مردى
حَسَناً	بسيار خوب	لا بَأْسَ	اشكالى ندارد
حَيَّاكَ اللَّه	زنده باشی	مُبيـن	آشکار، آشکارکننده
ألخامِس	پنجم	مُحَدَّد	مشخص
خَبُاز	نانوا	مِصعَد	آسانسور
ذَاتُ ثَلاثَةِ أُسِرُة	دارای سه تخت		سازمان
ساعَدَكَ اللَّهُ	خسته نباشی، خدا قوّت ساعَدَ: کمک کرد	مُنَظَّمَة	مُنَظَّمَةُ الْأُمَّمِ الْمُتَّحِدَةِ: سازمان ملل متَّحد
سَهْل	آسان	مَمْزوج	آميخته
طابِق	طبقه «جمع طَوابِق»	مِنْ قِبَل	از طرف
طّعام	غذا «جمع: أَطْعِمَة»	ئريدً	مىخواھيم
•	جهان عالَمیَّة: جهانی، بینالمللی عالَمینَ: جهانیان	يُمكِنْ	ممكن است
		U	

شد	صارَ	دیکران	آخْرينَ
«سَوفَ أَصيرُ: خواهمشد»	صار	دوست داشت «أُحِـبُّ: دوست دارم»	ٱ۠حَبُّ
چشمپزشکی	طِبُّ الْعُيون	«اُحِب: دوست دارم» «تُحِبُّ: دوست داری»	,حب
عمو	عَمْ		
دربارهٔ، از	غَـنْ	میخواهم که بروم	أريدُ أَنْ أَذُهَب
چشم، چشمه «جمع:عُيون»	عَيْن	صاحبان شغلها	أَصحابُ الْمِهَن
معاینه کرد	فْحَصَ	تورانصیحت میکتم که بروی	أَنْصَحُكَ أَنْ تَذْهَب
بُرنده	قاطِع	کشور، شهرها «مفرد: بَلَد»	بِلاد
غىدانم	لا أُدري	فروش	بَيْع
چه وقت	مَتىٰ	پیشرفت	تَقَدُّم
بیماران «مفرد: مَریض»	مَرْضىٰ	تهيه	تَهبِئة
دفعه	مَرَّة	دایی	خال
آينده	مُستَقَبَل	نان	ځېز
شغل «جمع: مِهَن»	مِهْنَة	ورزش «رياضيّ: ورزشكار»	رياضَة
مىرسىم «وَصَلَ: رسيد»	تصِلُ	تاكسى	سَيّارَةٌ الْأُجرَةِ
	0		

غرق شد غرق می شود	غْرِقً يَعْرَقُ	آدمیزاد «اِبن: پسر، فرزند»	إِبنُ آدَم
خشم	غَضّب	پیاده میروم، راه میروم	أمشي
اسب	فُـرَس	فقط	إنَّـما
نقره	فِضَّة	جَرّ و بحث	جَدَل
کار، انجام دادن	فِعْل	گناهان، خطاها	خُطایا
آينده	قادِم	«مفرد: خَطيتَة»	
گفتار	قَـوْل	سفر، گردش	سَفْرَة
دروغ گفت دروغ میگوید	كَنْبَ يَكْنِبُ	دید می بیند	شاهَـدَ يُشاهِدُ
همچنین	كَذْلِكَ	ملّت	شَعْب
دوستداران	مُحِبَينَ	تشکّر کرد تشکّر میکند	شَكْرَ يَشْكُرُ
آزمایشگاه	مُختَبَر	راست گفت راست میگوید	صَدَقَ يَصْدُقُ
مهماندوست	مِضياف	مهمانى	ضيافة
خود «في نَفْسِهِ: با خودش»	نَفْس	خوشا به حالِ	طوبیٰ لِ
úla a sa chulasa.	نَفَعَ يَنْفَعُ	خوب	طَيْب
سود رساند سود میرساند	تسع يسع	زندگی کرد زندگی میکند	عاشَ يَعيشُ
	0		

آمدید جاءً: آمد جِئْنا: آمدیم	جِئْتُم	دیدگان «مفرد: بَصَر »	أبصار	
گردش	جَولَة	آمد میآید	أَتَىٰ يَأْتِي	
دوست «جمع: أُحِبَّة و أُحِبَّاء»	حَبيب	یکی از	إحْدىٰ	
آزاد «جمع: أَخْرار»	ځز	داناترین، داناتر	أعلم	
نگه داری کرد نگه داری می کند (نگهبانی داد نگهبانی می دهد)	حَرَسَ يَحْرُسُ	به خودشان «مفرد أَنفُس: نَفْس» نَفْس: خود، همان نَفْسُ الْمَكان: همان جا	أَنفُسَهُم	
گنجینهها «مفرد: خِزائة»	خزائن	نفسي: خودم		
اشک «جمع:دُموع»	دَمْع	البثه	بِالتَّـاْكيدِ	
حیاط، میدان نوشید مینوشد	ساحَة شَرِبَ يَشْرَبُ	پس از اینکه	يَعْدَما	
گنجشک «جمع: عَصافيـر»	غُضْفور	با كمالِ ميل	بِکُلُ سُرور	
چراغ «جمع: مَصابيح»	مِصباح	تبدیل پول «نقود: پول، پولها»	تّصريفُ النُّقود	
نوشته شده	مَكتوب	سوم، سومين	آلثًالِث، آلثًالِثَة	
مأموريّت ادارى	مُهِمَّةً إداريَّةً	همسایه «جمع: جیـران»	جار	

تنیس روی میز	كُرَةُ الْمِنْضَدَةِ		سی و چهار	أَربَعاً وَ ثَلاثينَ
دارد، برای داد ۱۰ ش			چهل	أُربَعونَ، أُربَعينَ
«لِـهٰذِهِ الْـأُسرَةِ: اين خانواده دارد.»	ŗ	دستور مىدهد	دستور داد	أَمَرَ يَأْمُرُ
حرف نفی مضارع	ע	ن «مؤنّثِ ٱلْأَوُّل»	یکم، نخستی	ٱلْأُولىٰ
تو را چه میشود؟	مايك	ىگن ب: حَبّ»	قرصهای مس «مفرد حُبو،	حُبوب مُسَكَّتَـة
بیماری قند	مَرَضُ السُّكْرِ		انكشتر	خاتَم
شپ، بعد از ظهر	مَساء	ىڧر مىكند	سفر کرد س	ساقرَ يُسافِرُ
درمانگاه		يدنى	شربت، نوش	شّراب
«جُمع: مُستَوصَفات»	مُسْتَوْضَف		سردرد	صُداع
باهم	مَعاً		فشار خون	ضَغْطُ الدُّم
نسخه	وَصْفَة		هواپيما	طاثِرَة
پنهان میماند	يَخفيٰ		كاروان	قافِلَة
	0		0	

خندید میخندد	ضَحِكَ يَضْحَكُ	پدران «مفرد: أَب»	آباء
پرنده	طائِر	تباه کردن	إضاعَة
وقتىكە	عِنْدَما	هان، آگاه باش	וֿע
جنگل	غابّة	آورد میآوَرَد	جَلَبَ يَجْلِبُ
آهوها «مڤرد: غَزال»	غِزُلان	هيزم	حَطّب
شادى	فْرَح	كبوتر	حَمامَـة
جوجه «جمع: فِراخ»	فَرْخ	نیازها «مفرد: حاجَـة»	حَوائِج
همانطور که	گها	گرگها «مفرد: ذِئْب»	ذِئاب
بيمارستان«جمع:مُستَشفَّيات»	مُستَشفَىٰ	چهارم	الرّابِع، الرّابِعَة
یاری	نَصْر	خدا پدر و مادرت رابیامرزد!	رَحِمَ اللَّهُ والِدَيكَ
حمله کرد حمله میکند	هَجَمَ يَهْجُمُ	برایتان زحمت شد	صارَتْ عَلَيكُم زحمَـة
ناامید شد ناامید میشود	يَئِسَ يَئِأْسُ	داروخانه	صَيدَليَّة
	0		



لإنه	عُشْ	خويشاوندان «مفرد: قَريب»	أَقْرِباء
كندم	قَمْح	از جوجههایش میپرسد	تَسأَلُ فِراخٌ ها
ستاره	گوڭپ	اتَّفَاقَ افتاد اتَّفَاقَ مَىٰافتد	حَنَثَ يَحْدُثُ
سفرة غذا	ماثِدَة	حاضر شــد حاضر مىشود	حَضْرَ يَحْضُرُ
اعتماد مىكند، تكيه مىكند	يَعْتَمِدُ	سَجِده كننده	ساچِد
تکیه به خود	آلِاعْتِمادُ عَلَى النَّقْسِ	ارجمندى	عِـزَّة

شام	غشاء	شكوفهها، كُلها	أُزْهار
نلهار	غَداء	«مفرد: زَهْر، زَهْرَة»	,000,
آمرزید می آمرزد	غَفْرَ يَغْفِرُ	دندانها «مفرد: سِنّ»	أسنان
مسواک	فْرشاة	کسانی که	آلَٰذينَ
نقرهای	فِضْيَ	ياران «مفرد: ولـيّ»	أولياء
صبحانه	فطور	با چه چیزی «بِ + ما»	بِمَ
استان	مُحافَظَة	نیکوتر، نیکو ٱلْاًسماءُ الْحُسْنیٰ: نامهای نیکو	حُسْنیٰ
مجاز ≠ مَمْنوع	مَسموح	ترس، ترسیدن	خَوْف
غذاخوری، رستوران «جمع: مَطاعِم»	مَطْعَم	گناه «جمع: ذُنوب»	ذَنْب
خمير دندان	مَعْجونُ أَسْنان	هفتم	آلسّابِع، آلسّابِعَة
زمین بازی، ورزشگاه «جمع: مَلاعِب»	مَلْعَب	ششم	آلشادِس، آلشادِسَة
حوله	مئشفة	چای	شاي
حونه	2	آبشار «جمع: شَلَالات»	شَلَال
	0		



يازدهم	ٱلْحاديَ عَشَّرَ، ٱلْحاديَةُ عَشْرَةَ	رهها	آلتّاسِع، آلتّاسِعَة
وروهم		خرما	تَمر
ة دهم	ٱلْعاشِر، الْعاشِرَة	دوازدهم	آلثّانيَ عَشَّرَ، آلثّانيَةً عَشْرَةً

عربی نهم

درخواست کرد، پرسید (مضارع: یَشْأَلُ)	سَأَلَ:	ايـمن آلْعُبورُ الْآمِنُ: عبور و مرور ايـمن	آمِن:
سختىھا «مفرد: صَعْب»	صِعاب:	شروع شد (مضارع: يَبتَدِئُ)	إِيتَدَأَ:
بسال	عام:	آرزو میکنم	أُتَّمَنْيُ:
عامٌ دِراسيٍّ: سال تحصيلي		پسران	بَنينَ:
برخاستن	قيام:	دانش آموخته شد (مضارع: يَتَخَرُّجُ)	تَخَرُّجَ:
بيمارستان	مُستَشفىٰ:	دانشآموزان «مفرد: تِلْمید»	تَـلاميذ:
مرگ = مَوْت ≠ حياة	مَهاة:	بگیر، بردار، ببر (ماضی: آَخَذَ/ مضارع: یَاْخُدُ)	خُذ:
گذرگاه پیاده (مُشاة یعنی پیادگان	مَمَرُّ الْمُشاةِ:	تحصيل، درس خواندن	دِراسَـة:
و جمع ماشي است.)		«دِراسيُ: تحصيلی»	
پارک آموزش ترافیک	مِنطَقَةُ تَعليمِ الْمُرودِ:	درس داد (مضارع: يُنَرِّسُ)	دَرِّسَ:
ایستگاه	مَوقِف:	رفتن -	ذَهاب:
مىمانىم (ماضى: بَقِيَ / مضارع: يَيْقَىٰ)	نَبقى:	تُريدونَ الذَّهابَ: مى خواهيد برويد	
ھان	ها:	پيادەرو	رَصيف:
هُشدار میدهد (ماضی: حَذْرَ)	يُحَذُّرُ:	زیاد کرد، زیاد شد (مضارع: یَزیدُ)	زادَ:
راه میروند	يَـمْشونَ:	زیارت کرد (مضارع: یَزورُ)	زارَ:
(ماضى: مَشَىٰ / مضارع: يَـمْشي)		خدا قؤت (ساعَدَ: کمک کرد / یُساعِدُ: کمک میکند)	ساعَدَكَ اللَّهُ:

پوشاند، پنهان کرد	سَتَرَ:	ايـمان آورد (مضارع: يُوَمِنُ)	آمَنَ:
شارڑر موبایل	شاحِنُ الْجَوَّالِ:	محبوبترين	أُحَبُّ:
بدبختى	شَفَاوَة:	علامت های راهنمایی و رانندگی	إِشاراتُ الْمُرودِ:
روزنامه «جمع: صُحُف» صَحيفَة جِداريَّة: روزنامه ديواري	صَحيفَة	اِدارَهٔ الْمُرورِ: ادارهٔ راهنمایی و رانندگی مُرور: گذر کردن	
برخورد کرد (مضارع: يَصْدِمُ)	صَدَمَ:	اندرزگوترین	أَنْضَح:
ناگهان	فَجْأَةً:	آیا امکان دارد برگردی؟	أيُمكِنُ أَنْ تَرجِعَ:
زشتى	قُبْح:	گریه کردن، گریه	بُكاء:
قطعاً	لَقَدْ:	بعدى آلْيَومُ التَّاليِ: روز بعد	تالي:
برای چه (لِـ + ما)	لِمَ:	به من میدهی أَنْ تُعطيَني: که به من بدهی	تُعطيني:
آنچه	ما:	بفرما	تَفَضَّلُ:
مغازه «جمع: مَحَلَاتٍ»	مَحَل:	صحبت كرد (مضارع: يَتَكَلَّمُ)	تَكُلُمَ:
متأسفانه	مَعَ الْأَسَفِ:	جهت (مسير)	جِهَة:
صدا زد (مضارع: يُنادي)	نادئ:	باهوش	ذَكبيّ:
آرام	ھادِئ:	شارژ (اعتبار مالی)	رَصيد:
میبندند (ماضی: سَدٌ/ مضارع: یَسُدُّ)	يَسُدُونَ:	بستری شد، خوابید (مضارع: یَـرْقُدُ)	رَقَـدَ:

دشمن «جمع: أَعْداء»	عَدوّ:	کرایه، مُزد	أُجرَة:
خشمكين شد (مضارع: يَغْضَبُ)	غَضِبَ:	ياران، برادران «مفرد: أَخ»	إخُوان:
خشمكين	غَضْبان:	معذرت خواست (مضارع: يَعْتَذِرُ)	اِعْتَذَرَ:
بُرندة پيوند خويشان	قاطِعُ الرَّحِم:	ناتوانترين	أَعْجَز:
بوسيد (مضارع: يُقَبِّلُ)	قَبَّلَ:	وجود دارد	توجَدُ:
تقسيم كرد (مضارع: يُقَسُّمُ)	قشم:	پُل «جمع: جُسور»	ڄشر:
آشکار کرد (مضارع: یَکْشِفُ)	كَشْفَ:	پنداشت (مضارع: يَحْسَبُ)	حَسِبَ:
سوار نمیشویم «ماضی: رَکِبَ»	لا نَرْكُبُ:	بیست و پنج هزار	خَمسَةٌ وَ عِشرونَ أَلفاً:
انبار «جمع: مَخازِن»	مَخْزَن:	لطفاً «رَجاء: اميد»	رَجاءً:
سرويس بهداشتى	مَرافِقُ صِحَّيْةً:	رانده شده	رَجيم:
خراب	مُعَطَّل:	روشن كن «ماضى: شَغُّلَ/مضارع: يُشَغُّلُ»	شَخُّلُ:
كولر	مُكْتُف:	ناتوان شد (مضارع: يَعْجِزُ)	عَجَزً: